

سه شعار فئیشی انتخابات آزاد، آترناتیو قدرت و مبارزه مسالمت آمیر

در جهان مه‌آلود مذهبی، فرآورده‌های ذهن انسان حیاتی ویژه می‌یابند، چهره‌هایی مستقل می‌گردند...
این همان است که من فئیشیسم می‌نامم (*).

امروزه، روندهایی در اپوزیسیون ایران، از راست تا چپ، شعارهایی را چون فرمول‌هایی سحرآمیز ملکه‌ی گفتمان سیاسی خود کرده‌اند. یکی از آن‌ها، شعار «انتخابات آزاد» است که تکیه کلام مرکزی اینان شده است. دیگری، طرح ایجاد آترناتیوی در خارج از کشور است که «سیاست‌ورزی» می‌نامند. سومی، در نفی انقلاب و هر گونه قهر، تبلیغ مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز است که «گذار دموکراتیک» می‌خوانند. هر سه‌ی این راه‌بردها اما پر ابهام و توهم‌انگیزاند تا جایی که نزد طراحان آن‌ها مقامی افسانه‌ای و حتا جادویی کسب می‌کنند.

موضوع بحث من در این جا افسون‌زدایی از این فرمول‌های فئیشی، از این بت‌واره‌ها در سیاست است. در عین حال که از موضع رهایی‌خواهی متکی بر جنبش‌های اجتماعی، تلاشی است در ارایه عناصری از آن چه که می‌باید امروزه در گسست از «سیاست واقعاً موجود» ابداع شود: «سیاستِ دگر».

«انتخابات آزاد»: از واقعیت تا افسانه

«انتخابات آزاد»، نزد بخش‌هایی از اپوزیسیون ایران، به ویژه در خارج از کشور، تبدیل به شعاری مرکزی و اصلی شده است. هم تاکتیک و هم استراتژی خوانده می‌شود. ادامه‌ی مبارزه‌ی آزادی‌خواهی مردم ایران از مشروطه تا کنون وانمود می‌شود. راه گشای سیاسی امروز و آینده کشور به شمار می‌رود. راه‌کاری فراگیر، برخاسته از درون جامعه، به ویژه پس از جنبش خرداد ۸۸ در اعتراض به تقلب انتخاباتی، تلقی می‌شود. تجسم والای دموکراسی تعریف می‌شود. راه‌بردی مورد قبولی دو نیروی سیاسی تاریخی یعنی «دموکرات‌های سکولار» و «اصلاح طلبان دینی» اعلام می‌شود. در یک کلام، در باور طراحان و مبلغان آن، این شعار می‌تواند سرنوشت مبارزه در ایران را به سوی اصلاحات تدریجی، کسب دموکراتیک قدرت، جلوگیری از فروپاشی کشور و چیزهایی از این دست... رقم زند.

ابهام و توهم چنین دریافتی از نقش «انتخابات آزاد» را می‌توان هم در واقعیت کنونی ایران زیر حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داد و هم در حوزه‌ی نظری در باره‌ی «دموکراسی نمایندگی» و نقش واقعی «انتخابات» در آن.

۱- در جمهوری اسلامی، مضحکه‌ی «انتخابات» بنا بر قوانینی ضد دموکراتیک که از قانون اساسی اسلامی پیروی می‌کنند انجام می‌پذیرد. از این رو، انتخابات در ایران تحت چنین شرایطی نه می‌تواند آزاد باشد، نه دموکراتیک و نه برابانه. در ایران کنونی، انتخابات تنها زمانی می‌تواند به معنایی «آزاد» باشد که از نظام موجود یعنی قانون اساسی و دیگر قوانین تابعه‌ی آن پیروی نکند. به بیان دیگر، «انتخابات آزاد» خارج از چهارچوب قانون اساسی برگزار شود. طراحان شعار «انتخابات آزاد» در ایران، اگر به واقع چنین تحلیل و برداشتی از آن دارند، می‌باید در متن و مضمون شعار خود با صراحت اعلام کنند که انتخابات مورد نظرشان تنها در شرایط گسست یا خروج از قانون اساسی نظام امکان‌پذیر است.

۲- در شکل متعارف و آشنایش، «انتخابات» تنها در شرایطی می‌تواند به معنایی «آزاد» باشد که آزادی بیان و اندیشه، آزادی نشر و تجمع... و به ویژه آزادی فعالیت مخالفان و اپوزیسیون وجود داشته باشند. وجود چنین شرط‌هایی که برای «آزادی» انتخابات تعیین کننده هستند دوباره ما را به همان نتیجه‌گیری پیشین بازمی‌گرداند. طراحان شعار «انتخابات آزاد» اگر به واقع خواهان چنین انتخاباتی هستند، می‌باید شعار خود را به این صورت تکمیل و کامل کنند: انتخابات آزاد در شرایط وجود آزادی‌های نامبرده یعنی خارج از نظم استبدادی کنونی.

۳- انتخابات نه به طور عام بلکه همواره به طور مشخص وجود داشته و دارد. در انتخابات، مردم برای اداره‌ی نهادی مشخص و یا انجام اموری معین، افرادی را به نمایندگی از خود از طریق رای خود برمی‌گزینند. در دموکراسی نمایندگی این امور می‌تواند ریاست جمهوری، قانون‌گذاری، شهرداری و غیره باشند. در هر صورت، انتخابات همیشه در پی خود پسوندی دارد: انتخابات برای چه؟ انتخابات برای کدام امور یا نهاد؟

هواداران شعار «انتخابات آزاد» در اپوزیسیون ایران اگر «انتخابات» را به طور کلی مد نظر دارند که چنین شعاری چندان راهبردی مشخص ندارد چون به طور عام نمی‌تواند در هر زمان، به ویژه هنگامی که انتخاباتی در دستور کار نیست، به نیرویی محرک برای عمل سیاسی کنکرت اجتماعی و سیاسی تبدیل شود. اما اگر به طور مشخص می‌خواهند به قول خود در اوضاع فعلی ایران «سیاست‌ورزی» کنند، در این صورت می‌باید توضیح دهند کدام انتخابات را مد نظر دارند؟ انتخابات برای کدامین نهاد؟ برای ریاست جمهوری اسلامی؟ برای مجلس شورای اسلامی؟ برای شوراهای اسلامی؟ به عبارت دیگر باید مشخص کنند که آیا منظورشان از «انتخابات»، انتخابات برای این گونه نهادهای سیاسی-اسلامی در جمهوری اسلامی است و یا برای نهادهایی از نوع دیگر است که اسلامی نبوده بلکه دموکراتیک هستند؟ در صورت اول آن‌ها نهادهایی را که تجسم مطلق استبداد، تبعیض و دین‌سالاری هستند به رسمیت شناخته، خواستار شرکت و مشارکت در آن‌ها می‌شوند. به بیان دیگر راه هم‌کاری سیاسی با رژیم جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن را در پیش می‌گیرند. چنین است موضع اصلاح‌طلبان و اپوزیسیون راست و بخشی از چپ در ایران. اما اگر مقصود آن‌ها از «انتخابات آزاد»، انتخابات برای نهادهایی دموکراتیک و لائیک در عدم پیروی از قانون اساسی رژیم است که در این صورت باز هم برمی‌گردیم به همان ابهام نخست در طرح شعار عام و کلی «انتخابات آزاد»، تا زمانی که آن‌را با تصریحاتی که نام بردیم تصحیح، تکمیل و کامل نکنند.

۴- یکی دیگر از افسانه‌های سرایی‌های گفتمان «انتخابات آزاد»، عمده و نامود کردن مقام و نقش آن در تغییرات اجتماعی-سیاسی است. این تصور نیز توهم و تخیلی بیش نیست. نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان، تجارب متعدد تاریخی، در همه جا و از جمله در دموکراسی‌های غربی، با پیشینه‌ی دوپست ساله‌ی مدرنیته، نشان داده‌اند که با انتخابات، ولو در دموکرات‌ترین و آزادترین شکل آن، دموکراسی واقعی و حقیقی یعنی آن چه که ما «تصاحب مردم بر امور خود و سرنوشت خود» می‌نامیم، تحقق نمی‌پذیرد. از سوی دیگر، «انتخابات آزاد» راه‌گشای اصلی و اساسی نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی... جوامع بشری نیست. راه‌پایی برای غلبه بر این نابسامانی‌ها را به طور عمده و اساسی باید در مداخله و مشارکت مستقیم خود مردم در اداره‌ی امور خود از طریق جنبش‌ها، مشارکت‌ها و فعالیت‌های اجتماعی‌شان پیدا کرد تا از طریق انتقال اختیارات و قدرت خود به افرادی معین ولو منتخب - این آریستوکراسی عصر مدرن - که «نمایندگان» مردم یا ملت می‌شوند. این را می‌گوییم، نه از برای نفی اصل انتخابات آزاد و همگانی که یکی از بنیادهای وجودی دموکراسی نمایندگی در مدرنیته است، بلکه از این بابت که محدودیت‌ها و ناتوانایی‌های آن را بشناسیم و از تصورات موهوم نسبت به نقش و توانایی «انتخابات» در سیاست و در تغییر اوضاع دوری کنیم.

در عصری که سلطه‌های اقتصادی، سیاسی، دینی، ایدئولوژیکی، تکنیکی، دانشی، حزبی... چون سیستم و مکانیسمی پیچیده از سطح کلان حاکمیت (حکومت و دولت) تا اجزای پیکر جامعه اعمال می‌شوند؛ در دنیایی که دستگاه‌های عظیم اطلاعاتی، تبلیغاتی و رسانه‌ای، با وجود دموکراتیزاسیون گسترده ناشی از وسایل نوین ارتباط جمعی، به طور غالب و عمده متعلق یا وابسته به این قدرت‌ها می‌باشند؛ در عصری که این قدرت‌ها «نظر» سازی می‌کنند تا جایی که مردمان رأی‌دهنده این «نظر» را از آن خود می‌پندارند یا می‌کنند؛ در عصری که این قدرت‌ها «افکار عمومی» و حتا اپوزیسیونی خود را می‌سازند و بر افکار و عقاید سلطه‌ای آشکار یا پنهان اعمال می‌کنند... انتخابات و فراتر از آن دموکراسی نمایندگی، آن گونه که امروزه وجود دارد و عمل می‌کند، نه می‌تواند آزادی آورد و نه عدالت و برابری.

۵- انتخابات به عنوان یکی از ابزارهای اصلی دموکراسی نمایندگی، در آزادترین و دموکراتیک‌ترین شکل آن، اعجاز نکرده است و نمی‌کند. این را تجارب متعدد تاریخی و در دوره‌ی اخیر تجربه‌ی «بهار عربی» آشکارا نشان داده‌اند. انتخابات، چون انتخاب افرادی به جای خود برای مدیریت جامعه و کشور، چون واگذاری اختیارات مردم به عده‌ای، به نمایندگانی از مردم، برای حکومت کردن، قانون وضع کردن و امر عمومی یا کشوری را اداره کردن، انتخابات چون انتقال، واگذاری و یا سپردن اختیارات و قدرت خود - حتا به صورت موفتی و برای دوره‌ای معین- به نمایندگانی که غالباً وظایف خود را به راستی انجام نمی‌دهند... هیچ‌گاه ترجمان «دموکراسی» به معنای حقیقی آن یعنی «اداره‌ی امور مردم به دست خود و برای خود» نبوده است و نیست.

انتخابات در عین حال نیز هیچ‌گاه آورنده‌ی آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی و مدنی نبوده است و نیست، با این که خود انتخابات آزاد به راستی یکی از این آزادی‌ها و حقوق شهروندی و مدنی به شمار می‌آید که به خاطر کسب آن، در آن جا

که وجود ندارد، باید تلاش و مبارزه کرد. آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی و مدنی محصول مبارزات، تلاش‌ها، دخالت‌گری‌ها و مشارکت‌های خود افشار و طبقات مختلف مردم، به طور مستقیم و بی‌واسطه، در میدان مبارزه و فعالیت اجتماعی است. چنین امری نمی‌تواند به «دموکراسی نمایندگی» و انتخابات تقلیل یابد. در تاریخ مدرنیته بارها دیده‌ایم و همچنان شاهدیم که با رای مردم، در آزادترین شرایط دموکراتیک و با شرکت همه‌ی احزاب در روندهای مختلف‌شان، نظام‌ها و پیشوایانی می‌توانند از صندوق‌های رای بیرون آیند که از دیکتاتوری‌ها و دیکتاتورهایی که با سرنیزه و کودتا مستقر شده‌اند، بسی هولناک‌تراند. این را حداقل ما ایرانیان، سی و سه سال پیش آزموده‌ایم.

۶- افسانه دیگر، آنی است که به دموکراسی نمایندگی چون امری مقدس و نامیرا می‌نگرد، در حالی که دموکراسی نیز زمینی و میراست. دموکراسی معنا و هدف زندگی و مبارزه‌ی انسان‌ها نیست بلکه وسیله‌ای در راه رسیدن به آن چیزی است که آزادی در رهایی نام دارد. دموکراسی در نقطه‌ای از تاریخ انسان‌ها راه و روشی می‌گردد برای **گذر از خود**، برای پشت سر گذاردن خود و گذار به سوی رهایی از قید و بند هر قدرت و حکومتی. از جمله رهایی از همین «حکومت مردم بر مردم» که به یمن اختراع یونانیان از دیر باز دموکراسی demos kratos نامیده‌اند.

آن چه امروزه، به ویژه در جنبش‌های اجتماعی در سطح ملی و جهانی، زیر سوال برده می‌شود، به ویژه از سوی فعالان اجتماعی- سیاسی که به میدان مبارزه برای تغییر اوضاع روی می‌آورند، سیستم موجود «نمایندگی» در حوزه‌ی تشکل، سازماندهی، سیاست و به طور کلی در شیوه‌ها و شکل‌های اداره‌ی امور جامعه، کشور و جهان است. از آن جمله است «دموکراسی واقعاً موجود» یا دموکراسی نمایندگی کنونی چون بهترین شکل و شیوه‌ی سازماندهی سیاسی شناخته‌شده در عصر مدرنیته. اما این سیستم که نقش تاریخی مثبت خود را تا کنون ایفا کرده است، امروزه بیش از پیش تضادها، محدودیت‌ها و ناتوانایی‌های خود را در ایجاد شرایط و زمینه‌ها برای تغییرات بنیادین و ساختاری به منظور شکوفایی و رهایی انسان‌ها در آزادی و مشارکت با هم به نمایش می‌گذارد.

ناسازه یا پارادوکس زمانه‌ی ما اکنون در این جاست: از یک سو، تغییرات ساختاری لازم، حیاتی و بنیادین را نمی‌توان بدون دموکراسی انجام داد، چه در این صورت، به سان بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر، دیکتاتوری و استبداد را حاکم می‌سازیم. اما از سوی دیگر نیز آن تغییرات را نمی‌توان با دموکراسی واقعاً موجود انجام داد چون در این دموکراسی، «افکار عمومی» همواره می‌تواند راه را بر دگرسازی انقلابی مسدود کنند. نگاه کنیم به نتایج انتخابات دموکراتیک در پی جنبش‌های اجتماعی اخیر در تونس، مصر، اسپانیا و یونان که راست‌ترین جناح‌های سیاسی را در این کشورها حاکم می‌کنند. در یک کلام می‌توان گفت که از یک سو، بدون دموکراسی و انتخابات دموکراتیک یعنی بدون توافق و رضایت داوطلبانه و آزادانه‌ی خود مردم در کثرت‌شان و از طریق آرای‌شان، تغییرات ساختاری و بنیادین را نمی‌توان و نباید انجام داد، اما از سوی دیگر با دموکراسی نمایندگی موجود و انتخابات دموکراتیک نیز اکثریتی برای تغییرات ساختاری و بنیادین نمی‌تواند شکل گیرد و دوام آورد. تا کنون تجربه‌ای نداشته‌ایم که نافی چنین پارادوکسی باشد.

«آلترناتیو قدرت»: قدرت آلترناتیو یا آلترناتیو بر قدرت

افسانه‌ای دیگر که از زاویه‌ی نظری مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم، موضوعی است که در این روزها تکیه کلام پاره‌ای از سخن‌گویان در محافل سیاسی ایرانی در خارج کشور شده است: مساله‌ی اتحاد برای ایجاد آلترناتیو قدرت سیاسی در تبعید. منظور البته در این جا «آلترناتیو سازی» توسط قدرت‌های خارجی نیست که بی‌تردید خارج از بحث این نوشتار قرار می‌گیرد، بلکه آن شعار، راه‌کار یا مفهومی است که با طرح اتحاد نیروهای سیاسی برای ایجاد آلترناتیو در خارج از کشور می‌خواهد «سیاست ورزی» کند. این راه‌کار از سوی فعالان مستقل، جمهوری‌خواه، دموکرات و غیر وابسته به قدرت‌های خارجی مطرح می‌شود.

ایجاد آلترناتیو چون راه حل برون رفت از وضعیت نابسامان کنونی اپوزیسیون ایران مشتمل بر دو زمینه‌ی بحث است: یکی، اتحاد جریان‌هایی در خارج از کشور و اعلام خود به عنوان آلترناتیو قدرت حاکمه‌ی ایران است. دیگری، مساله‌ی نظری «تصرف قدرت سیاسی» با هدف تشکیل آن چیزی است که ما سیستم «دولتی- حزبی» می‌نامیم، سیستمی که هم می‌تواند حکومتی دموکراتیک و چند حزبی باشد و هم توتالیتر و تک‌حزبی. به این دو زمینه در این جا اشاراتی کوتاه می‌کنیم.

۱- آلترناتیو هیچ گاه توسط عده‌ای، گروهی یا احزابی، آن هم در خارج از متن جامعه و مبارزات اجتماعی یعنی در مورد اپوزیسیون ایران در خارج از کشور، «تشکیل» و «اعلام» نمی‌شود. آلترناتیو تنها می‌تواند در فرایند رشد و گسترش جنبش‌های اجتماعی- سیاسی و ضد سیستمی و در میدان مبارزاتی داخل کشور و جامعه شکل گیرد. آلترناتیو دل‌خواسته و

ارادی ایجاد نمی‌شود بلکه در رخدادهای اجتماعی عروج می‌کند، بر می‌خیزد. آلترناتیو واقعی - و نه ساختگی و خودساخته توسط عده‌ای جدا از جامعه و مبارزات اجتماعی - هیچ‌گاه خود را از پیش چنین اعلام نمی‌کند بلکه در فرایند جنبش‌های اجتماعی به واقعیتی عینی، آشکار و اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌شود. آلترناتیو واقعی، بدون اعلان و جنجال، در عمل، خود را آشکار و هویدا می‌سازد، ظهور می‌کند، فرا می‌روید و در نتیجه نیازی به آگهی و تبلیغات برای شناساندن خود چون آلترناتیو ندارد. نمونه‌ای از این «آشکار شدن» را می‌توان در فرایند تبدیل جنبش همبستگی به آلترناتیوی در برابر قدرت توتالیتر در لهستان در سال‌های ۱۹۸۰ مشاهده کرد. جنبشی که در عمل آلترناتیو قدرت توتالیتر می‌شود بدون آن که خود آن را از پیش اعلام، مطرح یا طلب کند. آلترناتیو سیاسی- اجتماعی واقعی، از پایین و از درون جنبش‌های اجتماعی در جامعه و در جریان فعالیت، مداخله و مشارکت گروه‌ها و فعالان سیاسی- اجتماعی در این جنبش‌ها برمی‌خیزد و نه از جایگاهی دیگر خارج از این میدان و بستر یعنی از بالا توسط چند گروه سیاسی برای تصرف قدرت سیاسی به نام "مردم" یا "ملت".

۲- دومین جنبه آلترناتیو سازی، موضوع تصرف قدرت و تشکیل سیستم دولتی- حزبی است. موضوعی که به نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه‌ی فعالیت سیاسی و سازمانی ارجاع می‌دهد. جنبش‌های اجتماعی در همه جا امروز در تکاپوی ابداع شکل‌های نوینی از مشارکت و خودسازماندهی‌اند. همه‌ی آنها نیز در برابر چالش‌هایی جدید و بغرنج قرار دارند. اشکال تاریخی و سنتی سازماندهی که در سده‌ی بیستم در نمونه‌ی حزب- دولت یا به عبارت دیگر تشکیل حزب سیاسی برای رهبری و متحد کردن مردم، تصرف قدرت سیاسی (دولت) و حفظ آن عمل می‌کردند و همچنان نیز می‌کنند، اکنون در بحران نظری و ساختاری ژرفی فرو رفته‌اند.

«تحت‌بنا واقعاً موجود»، چه در گذشته و چه امروز، با هر ایدئولوژی، ساختار و شیوه‌ای، همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن ساخته و پرداخته شده است. این احزاب کلاسیک با وجود نقشی که در درازای تاریخ مدرن در هدایت و سازماندهی سیاسی ایفا کرده‌اند، همواره در زمان و مرحله‌ای از مبارزه، در مقابل حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی رهایی‌خواهانه قرار گرفته‌اند و می‌گیرند. سیستم دولتی- حزبی زمانی که مستقر می‌شود - حتا به نمایندگی دموکراتیک از اکثریت جامعه - بنا بر سرشت محافظه‌کارانه‌ی «حفظ خود» چون دستگاهی جدا از جامعه، در مدیریت کشور ناگزیر دست به سرکوب یا آن چه که «خشونت مشروع» نام دارد می‌زند. ناگزیر از رشد و توسعه‌ی حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی که خارج از حوزه‌ی اقتدار و کنترل‌اش قرار دارند جلوگیری به عمل می‌آورد. ناگزیر اعمال سلطه می‌کند و مردمان را به انقیاد در می‌آورد.

امروزه، بیش از هر زمان دیگری در طول تاریخ معاصر، برای نیروهای رهایی‌خواه بغرنج شکل‌پذیری، نه به صورت کلاسیک حزبی- دولتی یعنی تشکیلاتی با هدف تصرف قدرت سیاسی (دولت) بلکه در شکل، مضمون و هدف دیگری که باید ابداع و کشف شوند، مطرح است. این پرسش اصلی که چگونه می‌توان جامعه و جهان را بدون تصرف قدرت سیاسی و دولت یعنی بدون شرکت در سیستم دولتی- حزبی یا آن چه که دولت‌مداری Etatism می‌نامیم، تغییر داد، امروزه به یکی از بغرنج‌های فعالان سیاسی- اجتماعی رهایی‌خواه تبدیل شده است.

ایده‌ها و راه و روش‌هایی که می‌خواهند آلترناتیوی برای قدرت سیاسی حاکم در ایران ایجاد کنند در حقیقت در کادر همان چهارچوب بینشی، نظری و عملی حفظ قدرت سیاسی باقی می‌مانند. چون آنها می‌خواهند قدرت سیاسی وقت را با قدرت سیاسی دیگری، ولو بهتر، جا به جا کنند. «آلترناتیو قدرت سیاسی» به قدرت سیاسی نه! نمی‌گوید بلکه می‌خواهد آن را با قدرتی دیگر جایگزین کند. «آلترناتیو قدرت سیاسی» در حقیقت چیزی جز «قدرت سیاسی آلترناتیو» و یا «دولت آلترناتیو» نیست و این با «آلترناتیوی بر قدرت سیاسی» یا «آلترناتیوی بر دولت» بسی متفاوت است. «آلترناتیو قدرت سیاسی»، در یک کلام، بنا بر آن چه که قدرت یعنی سلطه و سرکوب(۱)، شرایط انقیاد و بردگی انسان‌ها را حفظ می‌کند و استمرار می‌بخشد.

«مبارزه‌ی مسالمت آمیز»: سلاح نقد و نقد سلاح

این دو فرمول مشهور مارکسی: مبارزه‌ای که به سلاح نقد توسل می‌جوید و نقدی که از طریق سلاح انجام می‌پذیرد، چون یک دوراهی مساله‌انگیز همواره در دو بیست سال گذشته در جنبش‌های اجتماعی و انقلابی و در شرایط تشدد تضادهای اجتماعی و سرکوب حاکمان مطرح شده است و می‌شود. حداقل از هگل تا به امروز با گذر از چپ مارکسیستی، در باره‌ی نقش قهر در تاریخ سخن‌ها رفته و نظریه‌ها ارایه شده است که بازگویی آنها را در این جا ضروری نمی‌شماریم.

مبارزه‌ی اجتماعی مسالمت آمیز چون مناسب‌ترین و ارجح‌ترین وسیله برای تغییرات سیاسی و اجتماعی را نمی‌توان و نمی‌باید در برابر دیگر اشکال مبارزاتی چون قیام و انقلاب قرار داد که هم می‌توانند مسالمت آمیز رخ دهند و هم در عین حال شکل‌هایی از قهر دفاعی بر خود گیرند.

قیام و انقلاب را نباید با خشونت و قهر این‌همانی کرد. قیام یا انقلاب را نباید در مقابل انتخابات مسالمت آمیز و دموکراتیک قرار داد. این درست است که پدیداری چون قیام یا انقلاب، پس از سرنوشت فاجعه بار انقلاب‌های سده‌ی بیستم که به رژیم‌های توتالیتر و استبدادی انجامیدند، بار منفی ذهنی کسب کرده‌اند. با این حال اما شکل‌های مختلف رشد و تحول مبارزات سیاسی- اجتماعی مردمان یک جامعه از سطح صنفی- اقتصادی تا سطوح بالاتر سیاسی، انقلابی و ساختارشکنانه را نمی‌توان و نمی‌باید از پیش تعیین کرد، در چهارچوب‌های محدود و بسته، "عقلانی" و "منطقی"، تحلیل و تصور کرد.

اکثر جنبش‌های بزرگ و ساختارشکن اجتماعی به صورت نابهنگام، نامنتظره و اتفاقی رخ می‌دهند. قیام در برابر جباریت و بی‌عدالتی، برای آزادی و رهایی، در شکل‌هایی از پیش برنامه‌ریزی شده، حتماً توسط فعالان شرکت‌کننده در جنبش، چهارچوب‌پذیر نیست. «سیاست رهایی» به گفته‌ای که با آن می‌توان توافق کرد، «منحصر به فرد و اتفاقی‌ست. مکان‌های آن گوناگون و تغییرپذیرند و در هر تلاشی جا به جا می‌شوند. کشورها، مجامع عمومی، کارخانه‌ها، طبقات، ارتش توده‌ای، توده‌ی شورشی... این‌ها همه مکان‌های مختلف سیاست‌های رهایی‌بخش‌اند که هیچ چیز نمی‌تواند از پیش آن‌ها را تعیین کند» (۲).

میان قهر ناب و مسالمت مطلق در مبارزات اجتماعی، می‌تواند فضایی به وجود آید که نه تهی از قهر باشد و نه آکنده به مسالمت. در حقیقت اکثر انقلاب‌های معروف به قهرآمیز جهان در ابتدا به این شکل چندگانه و بغرنج رخ داده‌اند. به واقع، پس از کسب قدرت توسط نیروی انقلابی جدید است که برای حفظ آن چه که تازه به قدرت‌رسیدگان "منافع و مصالح ملی و انقلاب" می‌نامند، قهر دولتی بر جامعه را اعمال می‌کنند. این نیز درست است که نیرویی که با قهر به قدرت می‌رسد به سادگی آن را ترک نمی‌کند. با این همه اما، در مرحله‌ای از رشد تضادها و تشدید سرکوب حاکمان، ناگزیر می‌تواند شکل‌هایی از اعمال قهر دفاعی از سوی مردم انقلابی و حاضر در میدان اجتناب‌ناپذیر گردد. در چنین شرایطی، نقد اسلحه - منظور در این جا انتقاد به توسل به قهر دفاعی است- کاری از پیش نمی‌برد.

فعالان اجتماعی رهایی‌خواه، آنانی که طرفدار تغییرات ساختاری‌اند، همراه با جنبش‌های اجتماعی که در چنین مسیری پا می‌نهند، همواره بر ضرورت سلاح نقد تاکید دارند و آن را مناسب‌ترین شکل مبارزه می‌شناسند و در ضمن آن را در برابر قیام و انقلاب قرار نمی‌دهند که می‌توانند شکل مسالمت‌آمیز به خود گیرند. اما اینان، در عین حال، در شرایطی که مستبدان حاکم تا دندان مسلح و تشنه‌ی قدرت مقاومت قهرآمیز را بر جنبش مردم تحمیل می‌کنند، «نقد سلاح» (نقد به وسیله‌ی قهر) را از فهرست احتمالی اشکال مختلف مبارزات اجتماعی خارج نمی‌سازند.

پایان سخن: برای «سیاستی دیگر»

در پایان این بحث و در خطوط کلی، به طرح موضع اثباتی خود در باره‌ی آن چه که می‌بایست در جهت ابداع «سیاستی دیگر» باشد می‌پردازیم. موضعی که می‌خواهد در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران و جهان، ترجمان سیاست رهایی در مقابل سیاست واقعاً موجود سرمایه‌داری، استبدادی، دولت‌گرا و سلطه‌گر باشد. موضعی که می‌خواهد ترجمان گرایش چپ رهایی‌خواه در گسست از چپ سنتی و توتالیتر باشد. سرانجام موضعی که می‌خواهد در اپوزیسیون ایران ترجمان گرایش جمهوری‌خواهی لائیک و ساختارشکن، متمایز از گرایش‌های طرفدار اصلاحات در جمهوری اسلامی و حفظ گونه‌ای از دین‌سالاری در ایران باشد.

۱- انتخابات آزاد در شرایط حاکمیت نظم جمهوری اسلامی نه معنایی دارد و نه امکان‌پذیر است. انتخابات در ایران در شرایطی می‌تواند به معنایی «آزاد» باشد که از یک سو قوانین جمهوری اسلامی از جمله قانون اساسی آن در کشور جاری نباشند و از سوی دیگر شرایطی چون آزادی‌های مدنی و غیره برقرار و امکانات برابری در فعالیت سیاسی برای همه بدون استثنا مهیا باشند. در فرایند جنبش‌های اجتماعی و سیاسی برای تغییر و دگرگونی، البته شعار یا راه کاری واحد، مرکزی و فراگیر می‌تواند مطرح و تعیین‌کننده شود. اما چنین نقشی را امروز «انتخابات آزاد» نمی‌تواند در جمهوری اسلامی ایفا کند. از یک سو، به دلیل ابهام و توهمی که این شعار می‌آفریند و از سوی دیگر با توجه به شرایط کنونی در ایران که با وضعیت انتخاباتی متفاوت است.

۲- اپوزیسیون خواهان تغییرات ساختاری می‌بایست همچنان و بیش از گذشته بر اصول و اهداف مبارزه در جهت چنین تغییراتی ایستادگی و پافشاری کند؛ مبارزه برای آزادی‌های مدنی، دفاع از حقوق بشر، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین (یا لائیسته) در نفی و رد دین سالاری (تئوکراسی). این همه اما با بیان و توضیح مناسباتی که می‌خواهد جایگزین نظم استبدادی دینی کنونی کند. پروژه‌ی سیاسی- اجتماعی این اپوزیسیون، برای مرحله‌ی تاریخی کنونی ایران، جمهوری‌ای دموکراتیک و لائیک یا جمهوری‌ای مبتنی بر دموکراسی و جدایی دولت و دین یا لائیسته است. در این راه، مبارزه برای لغو قانون اساسی جمهوری اسلامی، تلاش برای ایجاد جنبش سیاسی و اجتماعی برای تشکیل مجلس مؤسسان می‌تواند از یک سو، چالش میان برنامه‌ها و طرح‌های موجود سیاسی را دامن زند و از سوی دیگر به رشد آگاهی اجتماعی نسبت به ضرورت تغییرات اساسی یاری رساند.

۳- امروزه، در شرایطی که فعالان سیاسی- اجتماعی ایران سخت زیر تعقیب، پیگرد و سرکوب قرار دارند، امر خود سازمان‌یابی مجدد آن‌ها به مساله‌ی مبرم روز تبدیل شده است. این فعالان بیش از هر چیز با مشکل بازسازی فعالیت‌های مدنی، اجتماعی و انجمنی خود مواجه‌اند. وظیفه‌ی خطیر کنونی روشنفکران و فعالان سیاسی به ویژه در خارج از کشور، کمک به فعالان جنبش‌های مدنی، انجمنی و سندیکایی، جنبش زنان، دانشجویان و کارگران ایران در بازنگری و بازسازی خود در حوزه‌ی نظری و عملی است.

۴- «دموکراسی» حقیقی که به دموکراسی نمایندگی تقلیل نمی‌یابد، تصرف و تصاحب مداوم خودمختاری و خودگردانی سیاسی توسط تعداد کثیر multitude است. موضوع اصلی این دموکراسی مستقیم یا رهایی‌خواهانه همواره چنین است: نقد و نفی نابرابری‌ها در توزیع مکان‌ها، قدرت‌ها و دانش‌ها. دموکراسی، به این مفهوم، یعنی جنبش مداوم تعداد کثیر برای گرفتن امور خود در دست خود، توسط خود و برای خود. انجام چنین امری، بدون واسطه و نمایندگی، بدون انتقال اختیارات خود به قدرتی جدا از خود و یا مافوق خود. دموکراسی در این دیدگاه یعنی جنبش پیگیر و مستمر اعتراضی تعداد کثیر به همه‌ی اشکال تصرف و تصاحب قدرت‌ها و دانش‌ها توسط تعداد قلیل. تعداد کثیر در این بینش به ضروره به معنای اکثریت نیست. تعداد کثیر، در تضادها و چندگانگی‌اش، از صندوق‌های رای و یا از نظرسنجی‌ها بیرون نمی‌آید بلکه در مشارکت مردمان کثیر و فعالان سیاسی- اجتماعی به گرد اهداف مشخص رهایی‌خواهانه شکل می‌گیرد. از یک سو، تعداد کثیر، نه به دلیل کمیت و تعداد بزرگ‌اش بلکه به خاطر مبارزه‌ای که برای امر رهایی خود در راستای سیاست‌رهایبی انجام می‌دهد اهمیت و ارزش پیدا می‌کند. از سوی دیگر هر گونه اقدام آزادی‌خواهانه و رهایی‌خواهانه‌ای که به رغم خواست تعداد کثیر و بدون مشارکت او انجام پذیرد به ضد خود تبدیل می‌شود و مردود است.

۵- تعداد کثیر، در پیکار خود و در جریان رخدادهای بزرگ سیاسی- اجتماعی، اشکالی از مبارزه را در جهت رهایی اجتماعی ابداع می‌کند که نمی‌توان آن‌ها را از پیش تعیین کرد، تأیید یا محکوم کرد. در هر جا می‌باید اصل «**رهايش**» **Emancipation** ملاک اصلی ما در برخورد با اشکال مبارزاتی قرار گیرد. از این قرار است اشکال مداخله‌گری سیاسی و راه‌بردی چون تشکیل «آلترناتیو» در برابر قدرت. «آلترناتیو» نه برای تصرف و احیای قدرت سیاسی در شکلی دیگر که انقیاد و بردگی را استمرار می‌بخشد بلکه برای رهایی از قید و بند هر قدرت و سلطه‌ای. از این قرار است اشکال مبارزاتی تعداد کثیر که در دفاع از خود در برابر قهر رژیم گاه به گونه‌ای قهر برای رهایی از شر استبداد متوسل می‌شود.

۶- در پای‌بندی به روحی از اندیشه‌ی مارکسی در گسست از مارکسیسم مبتدل، ما برآنیم که تنها اندیشه و پرسش اصلی در مبارزه برای تغییر هستی سیاسی- اجتماعی، از آغاز تا کنون، همواره اندیشه‌ی «گسست» برای رهایی بوده است. گسست در بینش، نظریه و عمل از مناسبات اجتماعی حاکم. گسست از سیاست واقعاً موجود. گسست از اشکال سنتی فعالیت سیاسی و سازماندهی. گسست از «افکار عمومی» که واقعیت موجود را «تنها واقعیت ممکن» و تغییرناپذیر می‌پندارد. در یک کلام، گسست از نظام اعتقادی، ایدئولوژیکی، سیاسی و اجتماعی مستقر و مسلط.

برای آن دسته از فعالان سیاسی ایران که به جنبش خودرهایبی انسان‌ها باور دارند، گسست از نظم موجود سرمایه‌داری ملی و جهانی نمی‌تواند موضوعی خارج از مشغله‌ی فکری، نظری و حتا عملی کنونی آن‌ها باشد. اندیشیدن به چگونگی گسست از این نظم و مناسبات آن در بغرنجی‌اش، برای ایجاد مناسبات اجتماعی نوین و ابداع اشکال نوینی از مشارکت و مداخله‌گری مستقیم در امر عمومی... از آن جهت اهمیت دارد که جامعه‌ی ایران و جنبش سیاسی- اجتماعی امروز آن در دوران تاریخی جهانی شدن سرمایه‌داری قرار دارند.

گسست از نظم سرمایه‌داری، گسستی که تنها می‌تواند جهانی باشد، با این که در شرایط امروز جامعه‌ی ما نمی‌تواند در دستور کار بلافصل و امروزی جای داشته باشد، اما، به حکم انکشاف این مناسبات در ایران، می‌باید موضوع کار و مشغله فکری و عملی ما قرار گیرد.

معنای «سیاست» و «مبارزه» در بینش فلسفی سیاسی ما، جدا از آرمان شهری یا *اوتوپیا* نیست. *اوتوپیا* که در جهت آن می‌توان شرط‌بندی، تلاش و مبارزه کرد. هر چند که تحقق آن در شرایط تاریخی امروز ایران و جهان، بسی سخت و بغرنج، بسی نامحتوم و نامسلم و چه بسا ناممکن است. اما مگر «مبارزه» از برای شکافتن سقف ناممکنات نبوده است و نیست؟ مگر تحقق ممکنات نیازی چندان به مبارزه دارد؟

بینشی که به باور ما امروزه می‌بایست راهنمای فعالان راه‌رهای قرار گیرد، آنی است که «بدبینی توانایی» (نزد نیچه) (۳) یا «بدبینی فعال» (نزد بنژامین) (۴) می‌توان نامید. بینشی است که توهم به خود راه نمی‌دهد. خطر را همواره مد نظر دارد. سر تعظیم و تسلیم بر آن چه بوده و هست و یا باز می‌گردد فرو نمی‌آورد. اصل را بر امکان خودآگاهی نیروهای اجتماعی به سوی چیرگی بر وضعیت تاریخی می‌نهد. سرانجام، زندگی واقعی را بر خود-رهای انسان‌ها در مبارزه قرار می‌دهد.

یادداشت‌ها

(*) کارل مارکس در: *سرمایه*، جلد اول: فیتیشسیم کالا.

۱- میشل فوکو در: *درس‌های کولژ دو فرانس - ۱۹۷۶*: باید از جامعه دفاع کرد.

۲- آلن بدیو در: *موقعیت‌ها* Conditions

۳- مارتین هایدگر: *خدا مرده است نیچه* در Holzwege: *راه‌هایی که به هیچ جا نمی‌انجامند*.

۴- والتر بنژامین در: *Le surréalisme, Dernier instantané de l'intelligentsia européenne*